

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: نعیم سلیمی

۱۹ اگست ۲۰۲۳



نعیم سلیمی

قفل مغالطه تعریفات ومعانی در اندیشه های پسا ساختارگرایی

تاریخ فلسفه شاهد پیدایش مکتب های گوناگون فکری بزرگ، فرعی و گرایش های متعدد بوده که جهان بینی های متنوع را با اصول های رهنمودی در خود جای داده که در این میان برخی عقل گرا، برخی هم مادی گرا و عده دیگری هم ایده گرا و عرفانی بوده اند. اما چیزی که در گذشته وجه مشترک تمام مکتب ها و جریانات فکری را به هم گره میزد این بود که لااقل همه آنها موافقت به آن داشتند که یک نشانه و اثر یک تیوری و یا نظریه بزرگ علمی در ثبات، پیگیری، دقت و بذل توجه در جزئیات آن تیوری نهفته می باشد و در یک عبارت مختصر فلسفه در گذشته خود را در یک تحلیل نهائی در سمت و سوی مبارزه برای دریافت حقیقت متبازمی ساخت. اما در عصری که ما در آن زندگی می کنیم [افول سرمایه داری] فلسفه نیز از پروسه این افول و عقب گرد در امان نمانده است. یکی از مصداق های این عقب گرد ارتجاعی را می توان در ظهور گرایش پسا مدرنیته و نتیجتاً شاخه دیگری از این گرایش یعنی پسا ساختار گرایی جست و جو نمود که منظور ما در بحث جاری تکشیل می دهد. در نیم قرن گذشته و اندکی بیشتر از آن گرایش اخیر الذکر و مکتب های فرعی برخاسته از آن مانند یک و ابروس آهسته و خزیده از کشوری به کشور دیگر با تغییر استحاله ئی به انواع جدید آن در سراسر جهان منتشر گردیده است. که شاخه ها، گرایشات و مکتب هائی چون مکتب پسا استعماری، اشکال متعدد فیمینسیم و غیره... از پیوند آن سر بیرون نموده اند.

در کارزار فکری پسا مدرنیسم، بزرگترین افکار و اندیشه هادر تاریخ بدون هیچ گونه امن و امانی خوار و حقیر شمرده می شود و تعقل در آن محکوم شده و به عکس غیر عقلانیت و عدم آگاهی و هوشمندی مورد ستایش قرار می گیرد. به همین گونه امانت داری های علمی و تیوریک در میان انبوهی از ابهامات غیر قابل درک غرق می گردد. از آنجائی که پرداختن به جزئیات اثباتی نقد و نظر هر یک از نظریه پردازان مکاتب متعدد گرایشات پسا مدرنیته کار دشواری است. بناءً برای درک آسان و درست مسأله در این نقد ما توجه خود را بیشتر بالای ژان فرانسوا لیوتاریکی از پیشکسوتان و پیشروان لان این مکتب متمرکز می سازیم که وی با انتشار اثری به نام «وضعیت پسا مدرنیسم: گزارش درباره دانش» که برای

اولین بار در سال ۱۹۷۹ این اصطلاح را به کاربرد. در صفحه ۲۴ این اثر، لیوتارپسا مدرنیسم را " ناباوری نسبت به meta-narratives ماورای روایت ها، فراروایت ها و یاهم ابرروایت ها " تعریف نمود .

قاموس انگلیسی آکسفورد ماورای روایت ها را چنین تعریف می نماید:

«گزارش همه جانبه [علمی] و یا تفسیری از رویداد ها و اوضاعی که یک الگوی ساختاری را برای عقاید مردم فراهم می سازد و به تجارب آنها [مردم] مفهوم می بخشد.» اگر برای یک لحظه به تعریف فوق الذکر دقت به خرج دهیم ، متوجه می شویم که آیا تعریف لیوتاردر ذات خودش "ماورای روایت ها " نیست . البته که دقیقاً چنین است . وقتی که لایه های تعریف لیوتار را با دقت بیشتری باهم بگشائیم ، چنین استنباط می گردد که انسان ها در همه اوضاع و احوال فکر کردن به شیوه مشخصی را که برای وی [لیوتار] بر روایت بوده و مردود است [از خود به دور اندازند .

نکته دیگر قابل تذکار این است که با این تعریف آیا او خودش برای ما تعمیم تیوری و یا به عبارت دیگر تیوری عمومی را با اشاعه ایده تفسیر همه جانبه رویدادها... و غیره، فراهم نمی سازد و با تذکار این که برخی باورها [روایت ها] تکفیر شوند، آیا او خودش یک الگوی ساختاری دیگر تکفیری را برای دیگران طراحی نمی کند؟ پاسخ ما برای هر دو سؤال بدون چون و چرا مثبت است .

اولین و مهمترین مشکل نظریه پردازان پسا مدرنیته این است که که گویا نمی شود و یا این که امکان ندارد کدام روایت و یا رویدادی چه تاریخی ، اجتماعی و یا هم سیاسی را تعریف کنیم [دشمنی با مفاهیم ، معانی و تعریفات] پسامدرنیست ها و به خصوص پساساختارگرایان که مدعی ساختار شکنی و تابوشکنی اند و در حالی که خود آنها ساختارها و مفاهیم دلخواه خودشان را به دیگران دیکته و تحمیل می کنند به این باور اند که "حقیقت" فریبنده و غیر قابل دسترس است زیرا که به باور آنها رابطه میان دال [دلالت کننده] و دلالت شونده یعنی مدلول آنطوری که ساختار گرایان مطرح می کنند بنابر فاکتورهای متعددی معین و مشخص نیست. به طور مثال شخصی گربه را به مثابه دال دلالت کننده با تصویر حیوان زیبا و جذاب و گوش تیزی دارای سبیل تلقی می نماید، در حالی که شخص دیگری شاید آن را با موجودی وحشتناک ، پشم آلود با پنجال های نوک تیز و چشمان شیطانی تلقی نماید که تفاوت در معانی و تشریحاتی که هر دو شخص مورد نظر به آن برخورد می نمایند از تجارب جداگانه و انفرادی آنها نسبت به موجود مورد نظر سرچشمه می گیرد.

علاوه بر فرانسوا لیوتار که در بالا آن را شرح دادیم " تیوری مرگ مؤلف [منظور مؤلفان آثار] نظریه پرداز دیگر پساساختارگرایی به نام Roland Barthes خیلی جالب و مملو از تناقضات و مغالطه مفاهیم می باشد که اندکی قابل مکث است. به اساس این تیوری چه کسی بالاخره صلاحیت دارد که حرف آخر را در مورد سؤال این که یک اثر و یا ناولی در مورد چه چیزی نوشته شده ارائه دهد. یک ساختار گرا شاید جوابش این باشد که این مؤلف است که به مثابه نویسنده این ناول حرف آخر را در زمینه ارائه نماید ولی رساله رولاند بارت منتقد ادبی فرانسوی پساساختار گرا زیر نام مرگ مؤلف در سال ۱۹۶۷ این سؤال را با استدلال عجیبی به مشاجره می کشد:

۱ - ممکن نیست تا کسی منظور دقیق مؤلف را در زمان تالیف کتاب بداند.

۲ - مؤلف بعد از تالیف اثرش بالای محتوای اثر بعد از این که همگانی و بازرسانی گردید کنترل ندارد این که دیگران چگونه آن را تعبیر و تفسیر می نمایند.

عصاره منظور رولاند بارت را از رساله نامبرده چنین استخراج می نمائیم: " ما می دانیم برای این که برای تالیفی آینده ساز باشیم ، در آنصورت لازم است تا افسانه را منقرض نمائیم: تولد خواننده باید به قیمت مرگ مؤلف تمام شود " .

(Roland Barthes. 'The Death of the Author'. Image, Music, Text.

نتیجه گیری:

۱- پسا ساختار گراتغییر پیامد ویک نوع جدید دیگری از شاخه های ارتجاعی پسا مدرنیسم سرمایه داری در حالت افول وپوسیدن در عصر کنونی است.

۲- این مکتب به آثار و تألیفات علمی و مؤلفان آن کم بها می دهد. بناءً می توان استنتاج نمود که با نادیده گرفتن زندگی، افکار و عقاید مؤلفان آثار علوم اجتماعی و تاریخی قبول هرگونه مسؤولیت را از جانب نویسندگان این آثار و هر آنچه تألیف گردیده با پیامد های مثبت و منفی آن منتفی می سازد.

۳- علاوه بر آن اگر پسا ساختار گرایان مدعی اند که گویا هیچ حقیقت معین و مشخص ثابت وجود ندارد، در آن صورت آیا چنین طرز دیدی جنبش و یا حرکت خودی این مکتب را با شیوه کار به خصوص آن که در بالا توضیح گردید زیر سؤال نمی برد. بناءً در پایان کار به این نتیجه می رسیم که حاصل فکری این اندیشه جز تناقض و مغالطه که نتیجه آن پسگرد در جوامع بشری بوده، نمی توان چیز دیگری را از آن انتظار داشت.

پایان